

اولین عملیات بعد از آزادی خرمشهر، عملیات رمضان بود که متأسفانه با پیروزی همراه نبود و نتوانستیم به اهداف نظامی مان برسیم؛ هر چند که تا نزدیکی های بصره و عقبه های مهم دشمن، از جمله یکی از مقرهای لشکر ۹ عراق پیشروی کردیم، اما در مجموع سه مرحله این عملیات، نتوانستیم به اهداف نظامی خود برسیم. این اولین شکست نیروهای ما طی این جهش عظیم در سال دوم جنگ بود و میان فرماندهان بگومگو افتاده بود. مثلاً می شنیدیم که بعضی از دوستان می گفتند ای کاش تیپ ها را تبدیل به لشکر نمی کردیم؛ اینها را می شنیدیم و یک تلخی و نگرانی را تجربه می کردم. همه فرماندهان را جمع کردم. گفتیم برادران، من دیشب تلخ ترین لحظات عمرم را پشت سر گذاشتم و الان شما را جمع کردم که بگویم بیایید صادقانه با هم برخورد کنیم. اگر می خواهید بجنگیم، دوباره دست برادری به هم بدهیم و حمله کنیم. اگر هم بعضی ها نمی خواهند بجنگند، مطمئن باشند بدون اینکه من به کسی بگویم، می توانند برگردند به مقرهای سپاه های خودشان.

در عملیات خیبر که آنجا هم برای دومین یا سومین بار با ناکامی مواجه شدیم، از شجاعت و تدبیر قاسم سلیمانی استفاده کردیم که فشار دشمن را روی نیروهای خودی کم کنیم. در عملیات خیبر ابتکارات خوبی صورت گرفته بود؛ ما از مناطق آبگرفتگی عبور کرده بودیم، دجله را پشت سر گذاشته بودیم، ارتباط بغداد و بصره را قطع کرده بودیم. ولیکن بنا به دلایل فراوان- که قبلاً در جای دیگری توضیح داده ام- ما فقط جزایر خیبر را توانستیم نگه داریم. عراق به این منطقه جزایر مجنون می گفت. یکی از بزرگ ترین ذخایر نفتی عراق آنجا



من به هیچ کسی نخواهم گفت که فلان لشکر عقب رفت. این را که گفتیم، تعدادی از فرماندهان گریه کردند. یک سکوت در جمع حاکم شد. اولین کسی که بلند شد و سکوت را شکست، قاسم سلیمانی بود. قاسم در آن جلسه جملاتی گفت که به نظرم باید برای مردم نقل شود تا مردم و جوان ها این را بدانند که چگونه یک انسان می تواند یک سپاه را به حرکت وادارد. قاسم سخنان خودش را این طور شروع کرد که همه برادران حاضر در اینجا، برای رویارویی با مشکلات به اینجا آمده اند و از ترس رویارویی با مشکلات به خانه هایشان بر نمی گردند. حتی حاضر نیستند سالم برگردند، زیرا این را ننگ می دانند. در واقع همه آمده اند تا جزو یاران امام حسین (ع) باشند. روزی که برادران به جبهه های جنگ آمدند، قسم خوردند که از پدر و مادر و زن و بچه بگذرند. به عبارت دیگر، برای آنها دنیایی مطرح نیست. سکوت برادران رنج آور است. آنها غیر از گریه پاسخ دیگری ندارند. من استدعا می کنم که شما به کارتان ادامه دهید، زیرا برای ادامه عملیات هیچ یک از برادرها مشکلی ندارند.

عراق این جزایر را در آبگرفتگی ها درست کرده، چاه نفت زده بود و داشت نفت برداشت می کرد. این منطقه اهمیت استراتژیک داشت به طوری که امام فرموده بودند جزایر را باید حفظ کنید. منتها دشمن آنچنان این جزایر را بمباران می کرد که از ابتدای جنگ تا آن موقع هیچ کدام از ما این حجم آتش را ندیده بودیم. به این نتیجه رسیده بودیم که نباید به دفاع کردن در جزایر اکتفا کنیم و باید به هر نحو ممکن، فشار دشمن را روی نیروهای خودی کاهش دهیم.

قاسم سلیمانی را خواستم و گفتم قاسم تو و تیپ ۴۱ ثارالله قبلاً در عملیات بیت المقدس تا کوشک دشمن را تعقیب کردید. ما می خواهیم یک عملیات مشابه انجام دهید. گفت چه زمانی؟ گفتم همین امشب، فردا، حداکثر پس فردا. گفت زمان کمی برای شناسایی و استقرار نیروها و توجیه گردان هایمان داریم. گفتم گرفتاری مان همین است که باید به هر نحو ممکن فشار دشمن را روی نیروهای خودی کم کنیم و اگر کاری نکنیم جزیره جنوبی سقوط می کند و احتمالاً جزیره شمالی هم سقوط خواهد کرد و وضعیت خیلی خطرناک می شود. مشکلات را می دانم ولی شما و رزمندگان تیپ ۴۱ ثارالله ظرف ۲۴ تا ۴۸ ساعت باید به اندازه دو ماه کار کنید. آن روز در آن جلسه من و آقا رحیم [صفوی] با برادرمان قاسم سلیمانی مشکلات احتمالی را بررسی کردیم. نقشه را

سخنان قاسم در این جلسه مهم و تأثیرگذار بود به دنبال ایشان، حسین خرازی بلند شد و سخنانی شبیه جهت گیری کلی سخنان قاسم بیان کرد. اصلاً به کلی جو برگشت و ما برای عملیات های بعدی آماده شدیم.

اولین کسی که بلند شد و سکوت را شکست، قاسم سلیمانی بود. قاسم در آن جلسه جملاتی گفت که به نظرم باید برای مردم نقل شود تا مردم و جوان ها این را بدانند که چگونه یک انسان می تواند یک سپاه را به حرکت وادارد